



علی شمیسا



کودکان خیابانی که امروز در شهر شلوغ ما با نظام بیابانی زندگی می‌کنند، زخم سرطانی جامعه‌ی ما هستند. کودکانی که با فروش دسته‌گلی از مظلومیت و محرومیت خود دفاع می‌کنند. کودکانی که بوی بغض می‌دهند و کفش‌های من و تو را واگس می‌زنند. کودکانی که مجبور به بیهوده‌فروشی هستند. کودکانی که هزار آرزو دارند و دست به گدایی می‌زنند. کودکانی که شب‌ها بر پوسته‌های حقوق بشر و زیر تابلوهای سرمایه‌داری گرسنه به خواب می‌روند! کودکانی که در میان زباله‌دانی‌ها، سرنوشت و خوشبختی خود را می‌جویند. سرزمینی که بزرگ می‌زاید، اما او را کوچک تربیت می‌کند!

کودکان خیابانی، کودکان خدا هستند!

مزار حقیقت‌پویان شلوغ کرد

می‌زاید، اما او را کوچک تربیت می‌کند! سرزمینی پر از قطره‌های نفت و کودکانی که آسایش و آرامش را از چشمان راحت طلب من و تو اجاره می‌کنند! خیابان‌ها پر از کودکان خیابانی است؛ دخترکانی که ناموس ما هستند و ما آن‌ها را به باد می‌دهیم. خیابان‌ها پر از کودکانی است که با رفتار خود اشک می‌ریزند و می‌خواهند که تو با نگاهی به آنان رحم کنی. زمانی که کودکان را ردیابی می‌کنیم، ما را به پستی می‌برند که پیشانی‌شان پر از داغ است و مرگ، آه است و ناله و فریاد که به جایی نمی‌رسد؛ و ما دلخوشیم که سفره‌ها پهن می‌کنیم، قبول باشد آقا. سوژه تابلوهای نقاشی و واژه‌هایی برای شاعران و نویسندگان و صحنه‌هایی برای عکس و فیلم فقط همین! در این جامعه، این کودکان از کدامین مبدأ و به کدامین مقصد می‌رسند؟ چه قانونی از آن‌ها دفاع می‌کند؟ به این کودکان خوب نگاه کنید چه بر سر این شاهکار خلقت آمده است. در این پازل زندگی در کدامین قسمت‌اند؟ با کدامین تفکر، به دنیا آمده‌اند و محصول کدامین غریزه‌اند؟ کودکان در آزمایشگاه خیابان، وجدان انسانی ما را تجربه می‌کنند. این کودکان در لابلای اشک‌های انسان‌های بدبخت جامعه ما جاری‌اند، که به رودخانه کهن ایران می‌ریزند. این کودکان با فروش غرور خود زندگی می‌کنند. عشق می‌فروشند و شکم خود را سیر می‌کنند و رنج این کودکان بر دستان جامعه‌ی مدعی ما باد کرده است. مسئولان ما، لطفاً کلمه کودک را تلفظ کنید. این کودکان که گاهی

در خیابان‌های شهرمان، کودکان بسیاری را می‌بینم که صحنه‌های التماس و گریه را به تصویر می‌کشند. گویی در این کلان‌شهر، انسانیت، اخته شده است. چشم‌هاشان، چشم حسرت و سوال و در گوشه‌ای از شهر کودکی‌گریان ایستاده است و همچون باران اشک می‌ریزد. بوی کباب‌دل‌ها می‌آید. و قبرستانی است که هیچ پنجره‌ای به سوی واقعیت زندگی او باز نمی‌کند؛ کودکانی بی‌پنجره، ترجمه زخم، اقیانوس اضطراب بی‌فصل، بی‌بهار. مأموریت و سرنوشت او در این طبیعت چیست؟ همگی چهارچشمی به او نگاه می‌کنیم. و خوش به این داریم نکند نیایش‌مان دیر نشود. در نگاه ما چه راه‌حلی است؟ چه کسی محکوم است؟ آیا او جزئی از واقعیت ثروتمند جامعه‌ی ماست؟ او در میان هزار چشم، دست به خودکشی زده است. آیا او خود می‌خواهد یا دیگران برای او خواسته‌اند. کودکان خیابانی که امروز در شهر شلوغ ما با نظام بیابانی زندگی می‌کنند، زخم سرطانی جامعه‌ی ما هستند. کودکانی که با فروش دسته‌گلی از مظلومیت و محرومیت خود دفاع می‌کنند. کودکانی که بوی بغض می‌دهند و کفش‌های من و تو را واگس می‌زنند. کودکانی که مجبور به بیهوده‌فروشی هستند. کودکانی که هزار آرزو دارند و دست به گدایی می‌زنند. کودکانی که شب‌ها بر پوسته‌های حقوق بشر و زیر تابلوهای سرمایه‌داری گرسنه به خواب می‌روند! کودکانی که در میان زباله‌دانی‌ها، سرنوشت و خوشبختی خود را می‌جویند. سرزمینی که بزرگ

کتاب ماه روان شناسی جامعه

در حوزه‌های مختلف روان‌شناسی (کودک/ زنان/ خلاقیت/ ارتباطات/ ...) در ماه‌های آینده منتشر خواهد شد.

نشر روان‌شناسی جامعه

تلفن مستقیم سردبیر کتاب ماه روان‌شناسی جامعه:
۰۹۱۲-۵۱۴۶۸۰۵

همراهان، از این پس در حوزه‌های جدید کتاب ماه روان‌شناسی و سایت on-line شمیسا را همراهی کنید.

www.jameespsy.com

صندوق پستی ۱۱۷۴-۱۴۱۵۵

۱ روان‌شناسی کودک

هر ماه از کیوسک‌های مطبوعاتی تهیه کنید.

مشاوره روان‌شناسی کودک و نوجوان

زیر نظر متخصصین روان‌شناس و روان‌پزشک کودک و نوجوان
با تعیین وقت قبلی

دفتر امیر آباد ۷۱-۳۴۶۹-۶۶۹ / ۰۹۱۲۲۹۶۷۰۶۱

دفتر سعادت آباد ۲۲۰۸۹۵۹۳ / ۰۹۱۲۴۰۹۸۷۴۹

در کلاس‌های زندگی عاقلانه/ پرورش خلاقیت/ تحلیل

رفتار متقابل TA شمیسا دوره پاییزه شرکت کنید.

تلفن تماس: ۰۹۱۲-۲۹۶۷۰۶۱

فیلسوفان و ریاضی‌دانان و نابغه‌های فردای این جهان‌اند، امروز جزو سؤالات حل نشده‌ی جامعه‌ی من‌اند. پیشانی و چشمان شما روشن! این کودکان ترجمان زخم که هستند؟ در کدامین معامله داخلی و خارجی سهم جامعه‌ی ما شده‌اند؟ امروز اینان بر روی درخت جامعه‌ی ما لانه کرده‌اند. آشیانه‌ی بی‌سقف اینان را خراب نکن. از کودکان خیابانی تندبسی بساز و آنان را به امروز و فردا میافکن. اکنون، اینان بر وجدان جامعه‌ی ما آویخته‌اند. دربست، از جهنم به جهنم می‌روند؛ همه‌شان امروز زیاد است. گل فروش‌ها، فال‌گیرها، واکسی‌ها، آدامس‌فروش‌ها، کودکانی غمگین که سر هر کوچه‌ای اعلامیه و نوار نینوا پخش می‌کنند و من به یاد کودکی خود می‌افتم. آن روزها که کوچک بودم و در جامعه خود کوچک می‌شدم. آن روزها که دست‌های پدرم شکل زخم و تاول داشت و من از واقعیت خیابان بد می‌گفتم و می‌ترسیدم. آن روزها که هرغروب برای فقرم، شعر می‌سرودم و آینده‌ی با ترس بغل می‌کردم. من در کوچه‌های بزرگ شدم که به خیابان ختم می‌شد و من کودکی خیابانی از آب درآمدم، که هر روز به تمسخر گرفته می‌شدم. اما من عاشق مادرم، ایران بودم که مرا یک خرمن بوسه می‌کرد و گل در من می‌کاشت، اما فردا مردمان، گل‌های مرا پایمال می‌کردند و من امروز پر از واقعیت رنج شدم. این کودکان محصول آلودگی سیاست، سیاست‌بازان جامعه‌ی ما هستند. اگرچه این کودکان در شناسنامه این جهان سوژه‌های دنباله‌داری هستند. خدا شب‌ها می‌آید و از لب‌های این کودکان بوسه می‌گیرد اما روزها وجود اینان را فلک می‌کنیم، ما به خود هم بیرحم هستیم.

روزی کودکی در سایه آفتاب، خاطرات خود را دراز به دراز خوابانده بود، نقاشی آمد و نشست و از این کودک فال‌گیر نقاشی کرد. موسیقی چشم‌های او را به تصویر کشید و بی‌کسی او را، که جگر می‌سوزاند، نقش زد؛ رهگذری آمد و مبهوت شد و پول تابلو را به نقاش داد و رفت و کودک فال‌گیر چشمش در امتداد حرکت پول و نقاش و خریدار محو، و تخیل او پر از تعجب و حیرت شده بود و آن روز فهمید می‌تواند برای پولدار شدن دیگران، سوژه خوبی باشد و بدین سبب، عده‌ای هم فکر کردند که می‌توان با این کودکان کاسبی کرد و یا پز داد. و امروز که در کوچه و پس‌کوچه شهر خود، اینان را می‌بینم به خود می‌گویم، آیا این‌ها علت‌اند یا معلول؟ و محصول حماقت کدامین تفکرند؟ رگ غیرتی نیست! گرانی مهر است و وفا و وزارتخانه‌ها، رفاه‌را حلوا حلوا می‌کنند! این کودکان که امروز در واقعیت جامعه‌ی ما خواب‌رفته‌اند، فرزندانشان مشروع همین سرزمین‌اند. این کودکان تابلوهای نقاشی خانه‌ی من و تو هستند. مواظب آن‌ها باشیم. اینان کودکان خدا هستند. که در سرزمین انسان‌ها، فلک می‌شوند.

اگر بار گران بودیم، رقتیم

بدرود